

افغانها در هند

میر حسین شاہ

دلوگت جبال

ناحیه بزرگ کوهستانی که در سمت مشرق و جنوب غرستان واقع بود و از هرات تا کابل و بامیان و غزنی امتداد دارد یک وقت غوری و غورستان نام داشته و این مساحتی اراضی است که به جنوب رودخانه هرات واقع شده. (۱) بعضی این جا را بنام درمشان نیز خوانند و اندوخته ای هم در مشان را متعلق به غور و قسمتی از آن ایالت میدانند (۲) از جغرافیای این منطقه وسیع کوهستانی متأسفانه شرحی بما نرسیده است و محل شهر ها و قلعه های آن که در تواریخ ذکر گردیده معنی نیست. طبقات ناصری در غور پنج کوه را ذکر میکند:

۱- زار مرغ که در دامان آن کرسی این ایالت واقع است.

۲- سرخ غر در علاقه مندیش در حد و دتجیر کوه.

۳- اشوک در علاقه تهران (بطل کبریا) *مجموع علوم انسانی*

۴- سلسله کوه ورائی که در دامنه ها و وادی های آن علاقه داور (زمین داور) و والشت (۳) و قصر (کشک) کجرا ن واقع شده. (۵) و زمین در قسمت مرکزی غور (۴).

(۱) لستر نیچ: سرزمین های خلافت شرقی ترجمه فارسی چاپ تهران ص ۴۴۳

(۲) مینورسکی، در حد و العالم چاپ لارزاك ص ۳۳۲.

(۳) از مناطق جنوبی غور است که بین تکین آباد و مندیش واقع بوده و نباید با بامیان، بالش و والشتان اشتباه شد زیرا آن نام ایالتی بوده که کرسی آن سیبی امروز است

(۴) داووتی، طبقات ناصری ص ۳۱۸.

به قول ابن حوقل، جغرافیه نویس قرن چار هجری، دره‌های غور معمور بود و چشمه‌ها و باغها و نهرهای بسیار داشته و به داشتن معادن نقره و طلا معروف بوده. اکثر این معادن در ناحیه بامیان و پنجپیر (پنجشیر) بدست میآمد (۱)

از قلعه‌های مهم این ایالت فیروزکوه و آهنگران را ذکر می‌کنند نواحی آباد و شهرهای مهم آن عبارت است از زگان، گزبو، تمران، تمزان، (بفتح اول و دوم)، تیری، تولک و غیره. تاریخ شاهان قدیم غور درست روشن نیست. بر روایت طبقات ناصری (۲) در غور دو خانواده رقیب یکدیگر موجود بود که یکی از آنها (آل شنسب) از دوره هارون الرشید امارت داشت، و دیگری (آل شیت) زمام امور عسکر را بدست گرفته بود. بعد هاهمان آل شنسب نیز بدو طایفه تقسیم می‌شود یکی ملوک غور بمعنی اخص که در خود غور سلطنت داشتند و پایتخت آنها فیروزکوه بود و دیگر ملوک طخارستان در شمال غور که پایتخت ایشان بامیان بود، و لهذا ایشانرا ملوک بامیان و غور به بامیان نیز می‌گویند. هر دو سلسله علی سبیل المجموع آل شنسب و ملوک شنسبانیه نامیده میشود. این نام از جد اعلی ایشان شنسب نام آمده که بزعم مورخین آل غور معاصر حضرت علی بن ابی طالب بوده و بدست آنحضرت اسلام آورده و از وی عهد و لوائی گرفته است (۳).

غور از همان روزهای قدیم تاریخی به حیات سیاسی خود همچنان ادامه میداد تا آنکه به سال ۵۴۰۱ (۱۳۰۱ م) محمود غزنوی آنرا تحت اطاعت خود در آورد. و این در موقعی بود که افغانهای غوری بر ریاست محمد بن سوری زندگی بسر می‌بردند روابط ملوک غور و سلاطین غزنوی در اول بسیار خوب بود بطوریکه بعضی از آنها با غزنویان وصلت کردند و از بنراه اتحاد خود را با آنها بیشتر ساخت (۴)

قطب‌الدین محمد دهمین ملک غور با برادران نساخت و بین او و ایشان مناقشتی روی داد. وی از برادران خشم گرفت و به طرف غزنین رفت بهرام شاه غزنوی

(۱) لسترنج: سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۷۵.

(۲) ترجمه و حاشیه راورنی ص ۳۱۲-۱۶ و مینورسکی در حد و اعالام ص ۳۳۳.

(۳) محمد قزوینی در حاشیه چارمقاله چاپ برل، ۱۹۰۹ ع. ص ۹۱.

(۴) ابن بول: طبقات سلاطین اسلام ترجمه عباس اقبال ص ۲۶۲.

مقدم او را گرامی شمرد. اما پس از مدتی در بار بان بر او حسد بردند و نزد پادشاه شکایت نمودند که اموال بذل می کند و از بشراه دل مردم بدست می آرد تا آنهارا بر علیه پادشاه بشوراند. بهرامشاه فرمان داد تا او را در خفیه شربت مهلک دادند. این ابتدای ظهور عداوت بین خاندان غزنی و غور بود. چون این خبر به برادرش سیف الدین سوری رسید، لشکر بزرگ جمع کرد. و بطرف غزنی حرکت نمود. بهرامشاه به هندوستان گریخت و او بغزنین بتخت نشست. لشکر غور دو باره بازگشت چون زمستان رسید و بواسطه شدت سرما و برف راهای غور مسدود شد و رسیدن کمک میسر نبود مردم غزنی در خفیه به بهرامشاه نوشته و او را به غزنی طلبیدند. بهرامشاه بغزنی وارد شد سیف الدین سوری و اتباع او را گرفت و بافضیحت تمام کشت و این واقعه در سنه ۵۴۴ بود.

این کار عاقبت وخیمی داشت. برادر قطاب الدین، علاء الدین، معروف به جهانسوز برآشفته بالشکر عظیم جانب غزنی حرکت کرد. قبل از آنکه به غزنی برسد این رباعی را نوشت و به قاضی آنجا فرستاد:

اعضای ممالک جهان را بدنم

جو بندم خصم خویش و لشکر شکتم

گر غزنین را ز بیخ و بن بر نسکنم

پس من نه حسین بن حسین حسنم

بهرام قبل از آنکه علاء الدین به غزنی برسد جانب هند رفت (۱) علاء الدین،

پس از ورود، شهر را تاراج کرد؛ عمارات عالی، یادگار عظمت محمود، با خاک

(۱) تاریخ گزیده می گوید بهرامشاه پیش از رسیدن سلطان علاء الدین وفات یافت اما این ظاهراً سهواست. (رک به چهارم مقاله عروضی سمرقندی چاپ محمد قزوینی ص ۱۵) خبر وفات بهرامشاه مربوط به مرتبه دیگر است به این تفصیل که پس از حرکت علاء الدین حسین جانب غور بهرامشاه باز به غزنی آمد برادر علاء الدین ظفر یافت او را بر کاروی شانده کرد شهر گردانید. علاء الدین چون این خبر شنید بعزم انتقام متوجه غزنین شد اما قبل از آنکه او بغزنی برسد بهرامشاه وفات یافته بود. (رک به حبیب السیر، ج ۴، جلد ۲ چاپ بمبئی ۱۲۷۳ هـ ص ۱۳۳)

یکسان ساخت هفت روز در شهر جشن بر پا بود ، نوازندگان این اشعار علاء الدین را که به همین مناسبت سروده شده بود میخواندند :

جهان داند که من شاه جهانم
 چراغ دوده عباسیام
 علاء الدین حسین بن الحسینم
 که دایم باد ملک خاندانم
 چو بر کلمگون دولت بر نشینم
 یکی باشد زمین و آسمانم
 همه عالم بگردم چون سکندر
 بهر شهری شهری دیگر نشانم
 بر آن بودم که از لغمان به غزنین
 ز تیغ تیز جوی خون برانم
 و لیکن گنده پیرا نند و طفلان
 شفاعت میکنند بخت جوانم
 ببخشیدم بایشان جان ایشان

که پادایان شان پیوند جانم (۱)

علاء الدین پس ازین واقعه بغور برگشت و در آنجا به خوش گذرانی مشغول شد . اما اوضاع واحوال در افغانستان آنروز طوری بود که غفلت و خوشگذرانی فرمانروا بزوال دولت او تمام می شد . سلاجقه درین وقت خود را بداخل کشور توسعه میدادند . سنجر در اسقوای بزرگی جانب غور پیشرفت و علاء الدین را اسیر کرد . اما بعد ها اجازه یافت دوباره به ایالت خودش برگردد و اداره آنجا را بدست گیرد . دبری نگذشت که ترکان غز بافغانستان روی آوردند و دولت غوری و غزنه را نامد تی زیر پا کردند علاء الدین در همین دوره بحرانی درگذشت (۵۵۶هـ) .

صیغ الدین محمد پسر و جانشین او (علاء الدین) در یکی از جنگها مقابله
 تر کمنهای غز کشته شد ولی برادرزاده اش غیاث الدین غزهار از غزنی بیرون کرد (۵۶۶هـ) .

و برادر کوچکترش شهاب الدین را که به معزالدین نیز معروف است نایب الحکومه آن ایالت مقرر کرد .

رابطه این دو برادر بایکدیگر بسیار صمیمی بود. و شهاب الدین محمد هنگامی بحملانش جانب هند آغاز کرد که هنوز نایب برادرش شمرده می شد و حتی میگویند هر دوی آنها با اتفاق سلطنت میکردند (۱) برادر بزرگتر به کشور پدری فیروز کوه قانع شد . برادر کوچکتر خاطر محمود رازنده کرد و جانب هند روی آورد .

وضع سیاسی هند شمالی از روزگار محمود تا اینوقت کاملاً تغییر کرده بود قسمتی از بنگال بدست پالاهای بودائی بود . بهار را خانواده هندوسینا ها بدست داشتند . بندلکهند هنوز هم در تصرف چندل ها بود . اما جای (پرتی هارای) قنوج را گاهدوالاها گرفته بود . دهلی و اجمیر بدست چوهان ها قرار داشت . جیچند (جیه چند ره) فرمانروای گاهدوالای قنوج را ، که اغا لبا در بنارس زندگی داشت ، مورخین اسلامی بزرگترین پادشاه هند در آن عصر می شمارند و اگر قول (تاد) را قبول کنیم او بر پرتویراج حسد میبرد . میگویند دختر زیبای او را قهرمان چوهان پرموتی راج برده بود . داستان معاشقه آنها موضوع اشعار غنائی عصر گردید همین موضوع رابطه دو فرمانروای هند و راباهم خراب ساخت بطوریکه جیچند هنگام حمله محمد غوری با پرتوی راج متحد نشد . میگویند جیچند محمد غوری را به حمله هند دعوت کرده بود اما این ظاهر اصحیح نیست زیرا فتح هند در حقیقت مکمل فتح غزنه و سقوط خانواده غزنوی در پنجاب شمرده می شد . اینقدر محقق است که هنگام حمله اردر اتحادیه راجپوت ها شامل نبود .

سلطان قبل از آنکه جانب هند پیش برود باید دو قوای متخاصم دیگر را مطیع خود می ساخت این قوا عبارت بود از بقایای اعراب در سند و خانواده غزنه . معزالدین به سال ۵۷۲ جانب ملتان پیشرفت و آنجا را از تصرف قرمطی ها بیرون آورد . عساکر او در عین حال مشغول بودند به از بین بردن بقایای خانواده غزنوی در گوشه های دیگر پنجاب . باین ترتیب محمد غوری زقبای خود را از میان برد و بعد از آن باسانی توانست

نقشه‌های خود را در فتح هند دنبال کند. اول قلعه اچه را فتح کرد (۱) اچه بتصرف راجپوت‌های بهاتی بود و از راه این قلعه و ملتان مقابل راجه نهروالا شتافت اما شکست خورد و بغزنین بازگشت بسال ۵۷۵ برپشاور حمله برد و آنرا متصرف شد و تمام سند تا کناره‌های بحر بدست او افتاد. درین جنگ ها غنیمت سرشاری نصیب سلطان شد.

پس از فتح سند معزالدین بر لاهور حمله برد. قوای خسرو ملک درینجا به سختی مقاومت می‌کردند و نمی‌گذاشتند محاصره کنندگان شهر را متصرف شود محمد با خسرو ملک قراردادى منعقد ساخت و قلعه سیالکوٹ را مستحکم ساخت اما خسرو به کمک کهپکران آنجا را دو باره بدست آورد. سلطان چون اینرا بشنید باز بر لاهور حمله کرد و آنرا متصرف شد و خسرو ملک را اسیر کرد لاهور را به علی کرماخ سپرد و پدر قاضی مزاج سراج مولف طبقات ناصری را قاضی بزرگ مقرر کرد، (۵۵۸۳).

با وجود این فتوحات سلطان شهاب‌الدین کارهای زیادی برای فتح هند مقابل خود داشت. در قلب مملکت راجپوت‌ها سلطنت ثروتمند و مقتدر داشتند. علاوه برین این مردم از طوایف سلسله‌شور هند بود و به آسانی تسلیم قوه‌ایکه برای اشغال سرزمین آنها بیاید نمی‌شدند بر افتخارات جنگی خود می‌بالیدند و مواظب عصیت بودند. با وجود این تشکیلات فیودلی باعث ضعف آنها گردیده بود. پادشاه هسته مرکزی تشکیلات سیاسی شهرده می‌شد. مملکت به نواحی کوچکتري تقسیم شده بود و هر یکی از آنها رئیس محلی با جاگیردار داشت. روسای محلی هنگام ضرورت به پادشاه کمک نظامی میدادند این روسایا تیولداران از خود مدارج مختلف داشتند. رابطه ملک و تیولدار بوسیله تیولداری و اختلاف طبقات مختلف اجتماعی قائم می‌شد. رقابت و دشمنی اقوام مختلف اتحاد عمل را از میان میبرد. امتیازات طبقاتی نمی‌گذاشت طبقات پایین جامعه با اشراف برابری کند. و باین ترتیب از استعداد هائیکه درین طبقه موجود بود در

(۱) فرشته در فتح این قلعه داستانی باین شرح نقل میکند. راجه در قلعه محاصره شد اما همدم‌های او که فتح آنرا مشکل میدید برانی پیام فرستاد و با وعده ازدواج داد رانی بجواب گفت چون خودش بسیار بی‌راست دخترش را باز دواج سلطان خواهد داد و در مدت کوتاهی راجه را از میان خواهد برد اما بشرط آنکه ثروت او را باختیارش بگذارند. سلطان این پیشنهاد را پذیرفت. رانی شوهرش را در چند روز گشت و درهای قلعه را بروی سلطان باز کرد. سلطان نیز بوعده وفانمودها آنها را به غزنی فرستاد رانی که شاید از کار خود پشیمان شده بود دبری نگذاشت که در گذشت دخترش نیز بعد از دو سال در غزنی وفات یافت.

مواقع ضرورت استفاده نمی شد تنها اشراف می توانستند از ثروت مملکت استفاده واقعی کنند. کارهای اداری از پدر به پسر بارت میرسید پسر ممکن بود تنها یک امتیاز خانوادگی داشته باشد نه لیاقت و کفایت ملتی با این نوع تشکیلات به مشکل می تواند مقابل قوای مهاجم مقاومت کند. سلطان قوای خودش را جمع کرد و جانب شهر سرحدی سرهند (۱) پیشرفت نزدیک شدن محمد غوری باراضی راجپوت امرای آن جارا بو حشت انداخت اقوام مهم راجپوت درهند شمالی عبارت بودند از: گهروارها که بعدها به راتورهای قنوج معروف گردید چوهان های دهلی و اجمیری پالاها و سینا های بهار و بنگال یاغیلا های گجرات و چندل های جیچا کبهو کتی یا بند لکهنه حالیه، قویتر بن همه اینها امرای دهلی و قنوج بود. پرتویراج که به تازگی سلطنت دهلی و اجمیر را بدست آورده بود و در دلاوری و پهلوانی شهرت داشت به سرکردگی قوای بزرگی که به قول فرشته مشتمل بر ۲۰۰۰۰۰۰ سپ و ۳۰۰۰ فیل بود مقابل سلطان جلو آمد.

امرای دیگر راجپوت هم با او کمک می کردند. جنگ در نزدیکی قره تارین (۲) صورت گرفت. حملات سواره نظام غوری بجائی نکشید. لشکر راجپوت به سختی می جنگید. رابطه سلطان را بالشکرش قطع کردند و نزدیک بود او را بگیرند اما او از شجاعت شخصی استمداد کرد و شمشیری را حواله دهان برادر راجه گند رای، نایب الحکومه دهلی نمود، و دندان های او را ریخت نایب الحکومه این حمله را شجاعانه رد کرد و بازوی سلطان را بسختی زخمی ساخت. سلطان که از اثر این زخم گیج شده بود نزدیک بود از پای درآید که یکی از جنگجویان خلجی به کمکش رسید و او را از میدان معرکه بیرون برد زخمی شدن سلطان باعث پریشانی لشکر گر دید، و میدان را گذاشتند. لشکر دشمن تا چهل میل بدنبال آنها آمد، تا آنکه بجای محفوظی رسیدند. پادشاه نیز متعاقباً به آنجا رسید. سپاهیان که پیشوای خود را این خود دیدند حیات تازه یافتند. معزالدین به تعجیل از سند عبور نمود و به کشور خودش بازگشت. و چون به غور رسید امرائی را که از معرکه

(۱) سرهند شهر مهمی است و در قرون وسطی ارزش سوق الجیشی خاص داشت فرشته بنهاند می نویسد و طبقات ناصری بنهاند اما مورخین دیگر سرهند نوشته اند، و صحیح آن هم همین سرهند است. نام دیگر سرهند پتر هنده میباشد.
(۲) دهلی است بمفاصله ۵۰ میل به شمال کار نال، و چارده دهلی تا نیشار.

گر بخته بودند تو بیخ و سرزنش کرد . پرتوی راج پیش آمده قلعه سر هند را که ضیاء الدین احمد تولکی در آنجا بود پس از یک سال و یک ماه محاصره متصرف شد . شکست تارین خاطر سلطان رانج میداد . در اندک مدتی سپاه بزرگ جمع کرد و سال دیگر با یک لک و هفت هزار نفر از غزنی بیرون شد . میگویند سلطان از بس رنجیده خاطر بود تصمیم نهائی خود را به هیچ کس نگفت . (۱) در پشاور و سیله یکی از روحانیون غور لشکر یان مقصد پادشاه را فهمیدند . سلطان و لشکر جاجنب ملتان حرکت کرد و در آنجا از ایشان بخوبی استقبال شد . از طرف مقابل پرتوی راج از تمام روسای راجپوت کمک خواسته و لشکر بزرگی را بدور خود جمع نموده بود . میگویند تعداد سپاهیان او به ۳۰۰۰۰ سوار و ۳۰۰۰ پیاده میرسید . هر دو لشکر باز (در ۱۸۸۵ هـ) در همان تاریخ مقابل یکدیگر قرار گرفتند . سلطان از جنگ گذشته تیر به آموخته بود . بیباکی دشمن هم به نفع او تمام شد . قوای هندی قبل از آنکه بجنگ آغاز کنند پیام تهدید آمیزی به غوری ها فرستاد و از ایشان خواهش کرد از جنگ خود داری نمایند و به کشور خود باز گردند . معزالدین از فرصت استفاده کرد و بجواب پیام فرستاد که این امر مربوط به حکومت مرکزی در غور است و تا رسیدن هدایت نباید به ما مهلت داده شود عساگر هند غافل شدند و سلطان صبح روز دیگر قبل از آنکه آنها به کاری برسند مقابل ایشان ایستاد . لشکر غور به چهار واحد تقسیم شده ، و با ایشان هدایت داده شده بود اول حمله و بعد از آن فرار نمایند تا دشمن جرأت پیدا کرده جلو بیایند و چون پیش آمدند باز بر آنها حمله کنند . باین ترتیب از نزدیک ظهر تا عصر جنگ ادامه داشت چون جنگ طول کشید سلطان به کمک دوازده هزار نفر بر دشمن حمله برد و گوند رای در بجهوجه جنگ کشته شد پرتوی راج نزدیک بود فرار کند اما گرفتار گشت و بامر سلطان بقتل رسید . ازین جنگ غنیمت زیادی نصیب لشکر غور شد پس از واقعه تارین بین راجپوت ها امیری نبود که مقابل سلطان بایستد . سرستی ، هانسی ، سامانه و کهرام باسانی بدست محمد غوری افتاد . سلطان جانب اجمیر رفت و آنجا را متصرف شد و به ساختن مساجد و مدارس اقدام کرد . امور اداری آن را به کولایسر پرتوی راج سپرد ، و خود پس از آنکه امور هند را به افسر فداکارش ، قطب الدین گذاشت به غزنی بازگشت . قطب الدین در مدت کوتاهی (میرت) و (کول) و دهلی را بتصرف خود آورد .